

جشنواره فرهنگی و هنری ۳۱۳

ویژه میان پرده های نمایشی کوتاه و سرود

سلام بر ابراهیم

رزمنده در حال نگهبانی نگاه کردن به سمت جبهه دشمن

ابراهیم در حال گفتن اذان صبح در ارتفاعات انار - غرب کشور

صدای دلنشین اذان پخش می شود

ابراهیم درست در کنار گوشی و صدای اذان را لب می زند

رزمنده هر از گاهی به صدای اذان گوش داده و توجه می کند و می گوید

رزمنده : ماشا... لا قوه الا بالله ... چه صدای قشنگی ... خدا خیرت بده آقا ابرام...

ابراهیم پس از اذان به سوی رزمنده آمده می گوید

ابراهیم : خسته نباشی جواد جون ... من می رم نماز او مدم تو برو

رزمنده : باشه برو التماس دعا برگشتی منم می رم نماز

رزمنده با نگرانی: بچه های گردان رو صدا میزنه...

رزمنده : بچه ها بچه ها بیاین بیاین چند نفر دارن به ما نزدیک می شن

خیلی با احساس نگرانی حاج حسین... حاج حسین...! عراقی ها دارن به سمت

ما میان - چند تا رزمنده با عجله می آیند

عراقی با پرچم سفید وارد می شود

عراقی : دخیل الخمینی دخیل الخمینی من مسلم ، شیعه...

رزمنده: دستا بالا... بیا جلو... تکنون بخوری می زنم

حاج حسین : بیا جلو نترس .. شروع می کنه با زرسی بدنی

عراقی : من سرگرد جاسم از لشکر ۲۵ هستم به همراه ۲۰ عراقی می خواهیم

تسلیم شما بشویم

حاج حسین : چرا علت اینکار شما چیست؟

سرگرد عراقی: راستش ما شیعه هستیم و از اهالی بصره ... از ظلم فرماندهان بعثی

و کافر خسته شدیم

ابراهیم وارده شده و رزمنده دیگر برای نماز می رود

ابراهیم : حاج حسین مابقی عراقیها رو بردیم تو سنگر و نگهبان هم براشون

گذاشتیم

حاج حسین : آفرین داش ابرام ... رو به سرگرد عراقی

حاج حسین: درست حرف بزن بینم چرا به ما پناه آوردین

سرگرد عراقی: خدا شاهد است که راست می گویم چند روز است تحت تاثیر صدای اذان صبحگاهی شما قرار گرفتیم که در کوهها خیلی جالب طنین انداز می شود

حاج حسین : خوب این اذان را داش ابرام می گه که خود ما هم از صدای خوبش به شوق می آییم

سرگرد عراقی به سمت ابراهیم رفته و صورت و دست او را می بوسد

ابراهیم : نه اینکار را نکن برادر... هر چه هست خدا داده و هر چه است از اوست

سرگرد عراقی : خیلی دوست داشتیم شما را بینم و از شما تشکر کنیم

فرماندهان ما شما را کافر و ضد دین معرفی می کنند ولی سوز صدای شما ما را وا داشت تا فکر کنیم مگر می شود که شما ها کافر و ضد دین باشید و خودشان که دائما مست از شراب و فساد هستند مسلمان و دیندار

حاج حسین: خوب خدا رو شکر ... حال بگو بینم تکلیف ما بقی نیروهایت چه می شود سرگرد

عراقی: آنهایی که نگران زن و بچه بودن را به عقب فرستادم و الان سنگر های ما خالی و می توانید حمله کنید و بدون مقاومت به پیروزی برسید

حاج حسین خطاب به ابراهیم

حاج حسین: ابرام با تعدادی از بچه های اطلاعات و عملیات برین و صحت و سقم اخبار سرگرد را به من اطلاع بدهید

صدای مارش پیروزی ... و صدای ابراهیم پشت بی سیم حسین حسین ابراهیم

ابراهیم: حاجی عراقیها درست می گفتند و تو سنگرها کسی نیست و بچه ها بحمد... به راحتی مستقر شدند و یک فتح بدون خونریزی نسیب مان شده

موزیک متن پایان پرده اول

راوی: بچه ها به جنوب آمده و در حال اجرای عملیات والفجر مقدماتی هستند و نگهبان فریاد می زند از کانال چند نفر به سوی ما می آیند... فرمانده ... اونا مثل بسیجی ها لباس پوشیدند

فرمانده: بذار بیان نزدیک ... کسی تیر اندازی نکنه ... هیچ کس تیر اندازی نکنه

۳ نفر بسیجی در حالیکه زمین می خورن و بلند می شن وارد می شوند

اولی: یه کمی آب ... و می افتد

دومی : در حالیکه می لزد ... آب ... آب ... می گوید و یک رزمنده روی اون
پتو انداخته و به آنها آب می دهد

سومی : غرق خون است و می گوید ... همه بچه ها شهید شدند اما خیلی مردانه
مقاومت کردند... و می افتد

فرمانده : سریع به اونها برسید... امداد گر امداد گر سریع زخمهای بچه ها رو
پانسمان کن.... جواد خوب نگاه کن بین کسی دیگه جامونده یا نه...

جواد: نه حاجی همین ۳ نفر بودند که می آمدند

رزمنده اولی: حاج آقا فقط آقا ابرام توی کانال مونده و همه بچه ها رو عقب
فرستاده یا که ...

فرمانده : یا که چی ... (رزمنده در حالیکه غمگین می شود)

رزمنده دومی : همه اونهایی که موندن شهید شدن

فرمانده : حاج ابراهیم چی اون چی شده

رزمنده اولی : عجب آدمی عجب شهامتی ... یکطرف آر پی جی می زد یکطرف
تیربار شلیک می کرد

رزمنده دومی: چه صدای خوبی داشت در حال جنگ مداحی می کرد همه اش از حضرت زهرا (س) می خوند خیلی به حضرت زهرا (س) ارادت داشت

رزمنده اولی: همه شهدا را یک جا جمع کرده بود و به مجروحین می رسید و به همه آب و غذا می داد ... تو این ۵ روز محاصره آب و غذا رو جیره بندی کرده بود

فرمانده: خوب بگید چرا خودش نیومد هان چرا

رزمنده سومی: من نفر آخر بودم که از توی کانال مرا به عقب فرستاد توی کانال عراقیها قیر و گازوئیل ریخته بودند و وقتی من را رد کرد دیدم که عراقیها اونو زدن.. افتاد و انفجار های سنگین توی کانال (و شروع به گریه کردن میکند)

راوی: آخرین دست نوشته یک از شهدای گردان حنظله که توی کانال به جا مانده؛ امروز روز پنجم است که در محاصره هستم آب را جیره بندی کرده ایم ، نان را جیره بندی کرده ایم ... عطش همه را هلاک کرده ... همه را جز شهدا که کنار هم در انتهای کانال خوابیده اند شهدا دیگر تشنه نیستند به فدای لب تشنه ات ای پسر فاطمه (س)

ابراهیم هادی همانطور که می خواست مثل مادرش حضرت زهرا (س) گمنام شهید شد تا قبر و مزاری برایش نباشد که این طور شد و سالهای بعد پیکر مطهر

شهدای گردان حنظله و کمیل از همان کانال تفحص شد و پیکر پاک آنها روز
شهادت حضرت زهرا (س) تشییع شد همه آنها شهدای گمنام بودند گمنام
کتاب زندگی ابراهیم هادی تهیه و به چاپ رسید وقتی می خواستم نام کتاب را
پهلوان عارف یا موذن بگذارم استخاره کردم سوره صافات آیه ۱۰۹ آمد ... که
می فرماید سلامٌ علی ابراهیم ... و با اشک چشمانمان نام کتاب را گذاشتیم سلام
بر ابراهیم....